

«کارگرها تک تک پیدا می‌شدند و خیابان به خیابان شلوغ‌تر می‌شد ... در خیابان ساحلی، قاطی جریان دوچرخه‌ها، کند می‌رفتیم و ماشین‌های کارمندا که لای دوچرخه‌ها می‌ماندند بوق می‌زدند. انگار در جاده‌ای به گله‌ای برخورد کرده باشند. کارگرها از بغل‌شان که می‌گذشتند فحش می‌دادند بوق نزنند. دوچرخه‌سوارها سر پیچ‌ها از نزدیک شدن به تریلی‌های نقره‌ای دراز که کارگر بارشان بود پرهیز می‌کردند. تا پیچ آن سر خیابان لباس‌های سرتاسر سرمه‌یی بود و کلاه‌های ایمنی و بوق و ماشین و زنگ دوچرخه»

(تابستان همان سال - قصه‌ی اول)

نفت و بازتاب آن در آثار داستان‌نویسان خوزستانی

محمد جعفری (قنواتی)*

E-mail: Jaafari198@yahoo.com

چکیده:

این مقاله به دنبال بررسی چگونگی پیدایش و شکل‌گیری هویت‌های جدید منطقه‌ای در استان خوزستان تحت تأثیر فعالیت‌های شرکت نفت با استناد به آثار داستان‌نویسان خوزستانی است. نویسنده ابتدا محدوده‌ی جغرافیایی پژوهش را که شامل مناطق نفت‌خیز خوزستان بوده، روشن کرده و به تعریف داستان و ادبیات داستانی پرداخته است؛ سپس بازتاب تحولات اقتصادی و اجتماعی فعالیت‌های شرکت نفت را در آثار داستان‌نویسان خوزستانی نشان داده است. کوشش شده است که نقش هر یک از این تحولات در شکل‌گیری هویت‌های جدید نشان داده شود. در پایان نیز با بررسی مسایل فرهنگی به‌طور مشخص به مقوله‌ی هویت‌های جدید پرداخته است.

کلید واژه‌ها: داستان‌نویسی، ادبیات داستانی، داستان‌نویسان

جنوب، «شرکت - شهر»، هویت منطقه‌ای

* نویسنده و پژوهشگر

مقدمه

نقل قول مفصلی که از «تابستان همان سال» نوشته‌ی ناصر تقوایی در آغاز مقاله ذکر شده است، تصویری از خیابان‌های اطراف پالایشگاه آبادان در ساعت‌های اولیه‌ی صبح و در آغاز سال‌های دهه‌ی چهل شمسی است که با اندکی تسامح می‌توان آن را به همه‌ی شهرهای مناطق نفت‌خیز خوزستان تعمیم داد.

دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی، یکی از دوره‌های پرتکاپوی جامعه‌ی ایرانی در زمینه‌ی مسایل و مناسبات اجتماعی است. این دوره‌ی پرتحول که ریشه‌های آن تقریباً از آغاز سال‌های ۱۳۰۰ به وجود آمده بود آثار مهمی بر عرصه‌ی هنر و ادبیات ایران، و از جمله داستان‌نویسی برجای گذاشت. آزمایش‌گری در زمینه‌های شکل و محتوا، توجه به مضمون‌های تازه و بکر و نیز موفقیت‌ها و موضوع‌هایی که تاکنون برای خوانندگان ناشناخته بود، از نکاتی هستند که می‌توان به‌عنوان برخی از ویژگی‌های ادبیات داستانی این دوره از آن‌ها نام برد. یکی از نحله‌های ادبیات داستانی که در این دوره شکل گرفت و در درون خود نویسندگان و آثار برجسته‌ای را نیز پرورش داد و خلق کرد ادبیات بومی خوزستان (۱) است. داستان‌نویسان خوزستانی با تلفیق هوشیارانه‌ی امر خاص و عام در آفرینش ادبی، مقولات عام انسانی را با اتکا به مسایل جزئی، فردی و بومی (منطقه‌ای) به‌گونه‌ای طرح کردند که از بطن آفرینش آن‌ها، خواننده قادر به درک و هضم مسایل کلی، جمعی و ملی می‌شدند. توجه به همین دیالکتیک، رمز و راز موفقیت آن‌ها در عرصه‌ی ملی بوده است. (۲)

نفت به‌عنوان موضوعی که همه‌ی تحولات مهم اقتصادی اجتماعی و فرهنگی یک صد سال اخیر با آن بدون ارتباط نبوده است و مستقیم یا غیرمستقیم از آن تأثیر پذیرفته است (سوداگر، ۱۳۵۷: ۴) یکی از موضوعات مورد استفاده‌ی داستان‌نویسان خوزستانی بوده است.

نفت آثار عمیق و دوران‌سازی بر خوزستان برجای گذاشت که مهم‌ترین آن‌ها تضعیف شدید هویت‌های عشیره‌ای و قومی و شکل دادن به هویتی جدید در قالب شرکت - شهرهای نفتی بود. ویژگی مهم هویت تازه، عدم وابستگی به قوم، قبیله و شهر و ولایت مبدأ مهاجرین بود. در زندگی قبیله‌ای پیش از آن‌که فرد مهم باشد، قبیله اهمیت دارد. حتی اهانت به فرد، اهانت به قبیله محسوب می‌شود. در مناسبات با سایر انسان‌ها، معرفی فرد از طریق انتساب به قبیله صورت می‌گیرد. در مثل می‌گویند فلان کس بنی‌کعب یا بنی‌طرف است؛ اما در جوامع مدرن فرد اهمیت می‌یابد. چنین فردی

برای تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی خود نیازی به همراهی و همراهی قبیله ندارد. آنچه در «شرکت - شهرهای» خوزستانی به وجود آمد هویت‌هایی بود که اساساً با هیچ نقطه‌ای در ایران قابل مقایسه نبوده و نیست. می‌توان با اندکی تسامح گفت که سایر اثرات نفت در خوزستان، به نوعی در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با این هویت، به مثابه‌ی تأثیر اصلی نفت در منطقه بوده است. شکل‌گیری این هویت تازه به همراه سایر آثار نفت در هنر و ادبیات خوزستان و به‌ویژه در عرصه‌ی داستان‌نویسی به شکل بارزی بازتاب پیدا کرده است. بررسی و ترسیم این آثار و تحولات در آثار داستان‌نویسان خوزستانی یکی از اهداف این نوشته است. نویسندگان تلاش خواهد کرد با بررسی آثار نویسندگان خوزستانی، موضوع نابودی هویت‌های عشیره‌ای و شکل‌گیری هویت تازه را نشان دهد.

پیش از پرداختن به موضوع، تعریف برخی از مفاهیم و اصطلاحاتی که در این نوشته به کار رفته‌اند ضروری به نظر می‌رسد:

الف) خوزستان نفتی

منظور از خوزستان، پیش از هر چیز خوزستان نفتی است؛ یعنی، شهرهایی که یا توسط شرکت نفت ایجاد شدند یا تحت تأثیر صنعت نفت در آن‌ها تحولاتی عمیق صورت گرفت. از نمونه‌ی اول می‌توان به آبادان، مسجدسلیمان، هفتگل و نفت سفید و از نمونه‌ی دوم می‌توان به اهواز، ماهشهر و خرمشهر اشاره کرد.

ب) داستان و ادبیات داستانی

داستان، یکی از انواع^۱ مهم ادبی است که تعاریف مختلفی از آن ارایه شده است. هر یک از این تعاریف بر جنبه‌های معینی تأکید کرده‌اند. به نظر نگارنده، تعریف زیر، فصل مشترک تعاریف متعددی است که نویسندگان ایرانی و خارجی مطرح کرده‌اند: «داستان یا نول اثری روایی به نثر است که مبتنی بر جعل و خیال باشد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۷۱). این نوع ادبی، خود به انواع دیگری مانند داستان کوتاه، داستان بلند و رمان تقسیم می‌شود. در این نوشته، هر جا از داستان یاد شده است مفهوم ادبیات داستانی، به صورت عام، مورد نظر بوده است. یعنی «هر روایتی که خصلت ساختگی و ابداعی آن بر جنبه‌ی واقعی و تاریخی‌اش بچربد» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۱). بنابراین، از این واژه هم رُمان

همسایه‌ها اثر احمد محمود و هم داستان‌های کوتاه نویسندگانی مانند ایوبی، تقوایی، میناوی و سایر نویسندگان خوزستان مورد نظر است.

نگارنده برای پژوهش خود به آن دسته از آثار داستانی نویسندگان خوزستان نظر داشته که تا سال ۱۳۷۰ در ایران منتشر شده‌اند. و در این زمینه کوشش شده است که همه‌ی این آثار مورد توجه قرار گیرد. نگارنده اعتقاد دارد که به اکثریت قریب به اتفاق این آثار مراجعه شده است، اگرچه به همه‌ی آن‌ها در این نوشته استناد نشده باشد، این احتمال وجود دارد که برخی داستان‌های کوتاه منتشره در نشریات محلی از دید او پنهان مانده باشند.

الف) تحولات اقتصادی

۱- اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی

با کشف نفت در سال ۱۲۸۷ (۱۹۰۸)، که با فوران چاه شماره یک مسجد سلیمان به جهانیان اعلام شد، خوزستان به دروازه‌ی ورود مدرنیسم به ایران تبدیل شد (احسانی، ۱۳۷۸: ۴). تا پیش از نفت، اقتصاد خوزستان بر سه محور دام‌داری، کشاورزی (به‌ویژه نخل‌داری) و تجارت استوار بود. شرکت نفت با خرید یا اجاره‌ی زمین‌های مناطقی که به آن احتیاج داشت تقریباً در هر سه عرصه بر مردم بومی تضییقات قابل ملاحظه‌ای تحمیل کرد. به‌عنوان مثال، نخلستان‌های خوزستان و ثمر آن‌ها، خرما، در زمان شیخ خزعل به قدری زیاد بوده که درآمد شیخ از صدور خرما در سال به یکصد هزار لیره‌ی انگلیس می‌رسیده است (کسروی، ۱۳۷۳: ۲۶۸).

شرکت نفت برای ایجاد پالایشگاه و سایر تأسیسات نفتی و نیز منازل کارکنان خود بسیاری از این نخلستان‌ها را نابود کرد.

موضوع داستان **شهر کوچک ما**، که یکی از زیباترین و به یادماندنی‌ترین داستان‌های احمد محمود است، تخریب اقتصاد سنتی و بنای مدرنیاسیون یا ایجاد هویت تازه در خوزستان است. داستان با روایت تخریب نخل‌های شهری شروع می‌شود که قرار است شرکت نفت در آن تأسیسات خود را بنا کند:

«بامداد یک روز گرم تابستان آمدند و با تبر افتادند به جان نخل‌های بلندپایه» (محمود، ۱۳۵۶: ۵)

سرعت و شتاب تخریب، بسیار شدید است. در ادامه‌ی داستان از زبان راوی، کودکی که می‌تواند مسایل پیرامون خود را ببیند و کم‌وبیش به ذهن بسپارد، چنین می‌خوانیم:

«صد نفر بودند، صد و پنجاه نفر بودند که صبح علی‌الطولوع آمده بودند با تیرهای سنگین و غروب که شده بود انگار که پشت خانه‌های ما هرگز نخلستانی نبوده است، تو میدان گاهی کنار خانه‌های ما، جابه‌جا نخل کوت شده بود که روز بعد هرژده چرخه‌ها همراه عمله‌ها آمدند و بارشان کردند» (صص ۶ و ۷).

یکی از آدم‌های داستان «**سرداد پای کوره‌های جنوب**» گفت وگویی خود با مادر بزرگش را این‌گونه شرح می‌دهد:

«از او می‌پرسم: بی‌بی تو کی به دنیا آمدی؟»

می‌گوید: خیلی وقت پیش. نمی‌دانم. خیلی وقت پیش. هنوز آبادان درست نشده بود. ساختمان نبود. همه‌ش کاهگل بود. یک آجر هم گیر نمی‌آمد. همه جا نخل بود. وقتی من به دنیا آمدم دنیا پر از نخل بود» (ربیحایی، ۱۳۵۸: ۱۲).

در بسیاری از شهرها، با عبور لوله‌های نفت از زمین‌های کشاورزی و قرار گرفتن این زمین‌ها در حریم لوله‌ها، کشاورزی و دام‌داری آسیب‌های جدی دید. با اختصاص بنادر ماهشهر و خرمشهر برای صدور نفت و ورود کالاهای مورد نیاز شرکت نفت و در پی آن ایجاد اسکله‌های بزرگ اختصاصی و تأسیسات مورد نیاز، این بنادر بازرگانی که تا پیش از این محل صدور کالاهای مختلف بوده به قرق شرکت نفت درآمد. مثلاً درباره‌ی اهمیت تجارتي بندر ماهشهر تا پیش از کشف نفت می‌توان به توصیف حاج عبدالغفار نجم‌الملک اشاره کرد:

محصول باغ ملک و رام هرمز، شامل گندم، جو، جوزق، شلتوک، ذرت و کنجد است. تمام محصول آن جا یک روزه حمل می‌شود به بندر معشور [ماهشهر]. از آن جا به سمت بمبئی. جنس به هر قیمت باشد، در ترقی یا تنزل، حُسن کار این است که نمی‌ماند. همین قدر که به آن جا حمل شدی پول نقد حاضر است. و هر چند پیش‌تر زراعت کنند جا دارد (نجم‌الملک، ۱۳۶۲: ۱۴۴).

با استقرار شرکت نفت و ایجاد تأسیسات خاص در کنار این بنادر، همه‌ی فعالیت‌های فوق به محاق تعطیل کشیده شد. این موارد یکی از تأثیرات شرکت در اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی منطقه بود.

تصویری که از بنادر رسمی (۳) در داستان‌های نویسندگان خوزستانی آمده است، هیچ قرابتی با تصویر حاج نجم‌الملک ندارد. آنچه آن‌ها ترسیم می‌کنند انبارهای بزرگ، کشتی‌های نفتی، اسکله‌هایی با امکان پهلوگیری کشتی‌های غول‌پیکر و تأسیساتی از این قبیل است. تأسیساتی که هویتی تازه بر بنیان آن‌ها در حال شکل‌گیری بود. این‌ها،

مواردی بودند که اضمحلال شیوه‌های سنتی و اقتصاد بومی منطقه را، تحت تأثیر شرکت نفت، نشان می‌دهد.

مسعود میناوی که داستان‌های او روایتی کم‌وبیش جامع از طبیعت و جامعه‌ی متکثر و متنوع خوزستان است، در داستان *زیر آوار آفتاب* تصویری جذاب و سینمایی از این فضا ارائه می‌دهد. به این نمونه که بندر را پس از حادثه‌ی مرگ یک کارگر به تصویر کشانیده است توجه کنید:

بندر قرق آفتاب بود ... جراثقال‌ها با اهرم‌های عظیم رو به آفتاب عکس شده بودند. کشتی، آن طرف حصار کنار اسکله در سکوتی مشکوک لنگر انداخته بود ... ستون‌های عظیم دود فراز برج کت کراکر انگار گله‌های رام فیلان سوی فضا یک جا مانده بود و هوا بوی شرجی و نفت می‌داد. روی اسکله زیر سایه‌ی مشبک جراثقال‌ها نعش عنایت خون‌آلود دراز به دراز افتاده بود (میناوی، ۱۳۵۰).

این بنادر با تأسیسات عظیم خود به برکت درآمدهای هنگفت نفتی کاری به جز واردات کالاهای لوکس و مصرفی کارخانه‌های غربی را ندارند:

قطاری از اسکله می‌آید. اتوموبیل‌های جوربه‌جور که در واگن‌های مسطح قطار است زیر آفتاب برق می‌زند.

- خدا بده برکت
- باغتون آباد فرنگیا
- و اتوموبیل‌ها را می‌شمارند.
- یکصد و چهل و نه، یکصد و پنجاه، یکصد و پنجاه و یک و ...

و قطاری دیگر می‌آید ... و بارش اتوموبیل است به رنگ زیتونی با چراغ‌های براق و لاستیک‌های نو و نورافکن‌های بزرگ (محمود، ۱۳۵۶: ۳۱).

۲- رشد مناسبات سرمایه‌داری

تأثیر دیگر شرکت نفت، در کنار اضمحلال مناسبات سنتی و اقتصاد بومی، رشد مناسبات سرمایه‌داری و در نتیجه ترویج و گسترش مدرنیسم بود. اولین و مهم‌ترین تحولی که شرکت نفت ایجاد کرد، تغییر اساسی نظام شهرسازی بود. این شرکت در خوزستان شهرهای آبادان، مسجد سلیمان، امیدیه، آغا‌جاری، هفتگل، لالی و نفت سفید را تأسیس کرد. علاوه بر این در کنار شهر قدیم ماهشهر، شهر جدیدی براساس نظام شهرسازی خود طراحی و ایجاد کرد و هم‌چنین قسمت‌های مهمی از شهرهای خرمشهر و اهواز به وسیله‌ی این شرکت طراحی و نوسازی شد (احسانی، ۱۳۷۸: ۲۸).

طراحی و ساخت این شهرها اساساً با نحوه‌ی شکل‌گیری سایر شهرهای ایران تفاوت داشت. در شهرهای سنتی ایران مسجد جامع و بازار دو رکن مهم شهر بودند. در کنار این مراکز سیاسی و اقتصادی کاروانسرا و حمام تأسیس می‌شد. محلات نیز براساس وابستگی‌های صنفی یا طایفه‌ای در اطراف این نهادها شکل می‌گرفتند (اشرف، ۱۳۵۳: ۱۹)؛ اما معیار و مبنای شکل‌گیری شهرهای مدرن خوزستان یا دقیق‌تر بگوییم شرکت - شهرهای نفتی فقط نیازها و الزامات صنعت نفت و شرکت نفت ایران و انگلیس بود. در مهندسی این شهرها الزامات طبقاتی و نژادی در نظر گرفته می‌شد. شرکت - شهرهای نفتی دارای محلات مجزایی بود که «ساکنین هر یک به لحاظ اشتغال و رتبه در سلسله مراتب شرکتی و حتی از لحاظ تفاوت‌های نژادی و ملی (هندی، ایرانی، انگلیسی) از یک دیگر تفکیک شده بودند. سلسله مراتب انعطاف‌ناپذیر محله، خیابان، کوچه و مسکن انفرادی هر یک [از مستخدمین شرکت] طبق رتبه، سابقه‌ی کار، تخصص و حتی هویت نژادی او تعیین می‌شد و خانواده‌ی وی در آن اسکان می‌یافت» (احسانی: ۲۳). مثلاً در آبادان محلات *بریم* و *بواردی جنوبی*، ویژه‌ی انگلیسی‌ها و کارمندان ارشد بود. هندی‌ها نیز در منطقه‌ای ویژه به نام *سیکلین* (محله‌ی سیک‌ها) اسکان داشتند.

محلات شرکت - شهرهای نفتی کاملاً مجزا از یکدیگر بودند. محلات ویژه‌ی انگلیسی‌ها و کارمندان ارشد دارای گلوگاه‌هایی بودند که به وسیله‌ی پلیس نفت رفت و آمدها به آن محلات کنترل و نظارت می‌شد. قرارگاه‌های پلیس نفت از ورود کارگران و به‌ویژه افراد غیرشرکتی به این محلات جلوگیری می‌کردند. فتح‌الله بی‌نیاز، زندگی انفرادی را که از راه گدایی امرار معاش می‌کنند چنین توصیف کرده است:

آن‌ها هر روز کاسه‌ای به دست می‌گرفتند و در هر دو کوی کارگری و بعضی وقت‌ها هم در محله‌های حاشیه‌ی شهر که ساکنانش در استخدام شرکت نفت نبودند به راه می‌افتادند تا شکم‌شان را سیر کنند. اما معمولاً به کوی‌های کارمندان نمی‌رفتند چون می‌دانستند که نگهبانان راه‌شان نمی‌دهند (بی‌نیاز، ۱۳۷۰: ۴۴).

رشد و توسعه‌ی شرکت - شهرها فضای اصلی برای زایش هویت‌های جدید را فراهم می‌کرد؛ زیرا هر تحول اجتماعی در یک جغرافیای معین صورت می‌گیرد به عبارتی تاریخ در جغرافیا جریان و تحقق می‌یابد.

ب) آثار اجتماعی

۱- تغییر در انگاره‌های قشر بندی اجتماعی

الزامات طبقاتی و نژادی نه فقط در مهندسی و معماری شرکت - شهرها در نظر گرفته می‌شد؛ بلکه چگونگی استفاده از امکانات رفاهی مختلف نیز بر همین اساس طراحی شده بود. بیمارستان‌های مجهز، استخر، فروشگاه، سینما، سیستم‌های ترابری و حمل و نقل، مدارس مختلط، مدارس حرفه‌ای، زمین‌های ورزشی (شامل فوتبال، گلف، بسکتبال و ...)، از الزامات اساسی جامعه‌ی مدرن بودند که به صورت طبقاتی توزیع شده بودند. بر اساس سیاست‌های شرکت نفت، همه‌ی این امکانات به دو دسته‌ی کارگری و کارمندی تقسیم می‌شدند؛ سینمای کارگری - سینمای کارمندی، باشگاه کارگری - باشگاه کارمندی، استخر کارگری - استخر کارمندی و

مهندسی و معماری شرکت - شهرها با کیفیت توزیع طبقاتی امکانات رفاهی فوق دست به دست هم می‌داد تا مقام و منزلت اجتماعی - حرفه‌ای هر فرد و گروهی در مناطق نفت خیز مشخص شود (مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۳: ۵۱).

انگلیسی‌ها و بعدها مسؤولین «شرکت ملی نفت ایران» بر این مرزبندی‌های طبقاتی و نژادی در استفاده از امکانات رفاهی تأکید خاصی داشتند. از نظر آن‌ها این امر نوعی رقابت را در میان کارکنان برای ارتقای رتبه ایجاد می‌کند. فقط در نتیجه‌ی این ارتقا بود که امکان استفاده از وسایل رفاهی پیش‌تر فراهم می‌شد. کارگرانی که می‌توانستند خود را به رتبه‌ی کارمندی برسانند به جای استفاده از امکانات رفاهی کارگری از مزایای امکانات کارمندی بهره‌مند می‌شدند.

ناصر مؤذن در یکی از داستان‌های خود، زندگی یکی از مستخدمین شرکت نفت را روایت می‌کند که با تلاش فراوان از رتبه‌ی کارگری به کارمندی رسیده است. برای نشان دادن اهمیت موضوع، گفت‌وگوی این فرد با یکی از همکارانش را در باشگاه نقل می‌کنیم:

طاووسی گفت: میدونین که من کارگر بودم. بعد با تلاش خودم شدم کارمند
... تو هیچ ماجرای هم دخالت نکردم. از این اعتصاب متصاب‌ها هم همیشه آسه
بیا و آسه برو که گربه ساخت نزنه گذشتم.
عطایی گفت: خوب تو این جووری تونستی خودت را کارمند کنی.
- من خیلی زحمت کشیدم تا کارمند شدم. خیلی حرف خوردم و دم پس
ندادم ... (مؤذن، ۱۳۵۲: ۲۰).

این دو پس از گفت‌وگوی بالا با افراط در مشروب‌خوری دچار بدمستی می‌شوند و در آن حالت حرکتی مضحک از خود نشان می‌دهند. گزارش برخورد آن‌ها به مقامات شرکت داده می‌شود. فردای آن روز یکی از مسئولین شرکت آن‌ها را احضار کرده و چنین نصیحت می‌کند:

– بله دوستان باشگاه برای رفاه حال شماست. واسه‌ی این باشگاه را ساختن که کارمندها اولاً جاهای متفرقه نرن و پول‌هاشون حروم نشه ثانیاً با ادب و منانت هر چه بیش‌تر تفریح کنن و از جار و جنجال بدور باشن. شما الحمدلله در سن و موقعیتی هستین که احتیاج نیست مسأله‌ی گزارش‌های ماهیانه را خدمت‌تان تذکر دهم و ضمناً نقش این گزارش‌ها را در وضع حقوق و اضافه حقوق شما مشخص کنم ... (ص ۲۳).

همان‌گونه که از گفت‌وگوی بالا مشخص است دور نگه‌داشتن کارکنان شرکت از سایرین یکی از اهداف مسئولین و نیز از کارکردهای امکانات رفاهی مجزا بوده است. آن‌چه موجب می‌شد، بعضی از کارگران همکاران خود را در اعتصابات همراهی نکنند، دغدغه‌های محرومیت از امکانات رفاهی بود. این دغدغه‌ها در بسیاری از داستان‌های موردنظر ما بازتاب یافته‌اند:

زمین بازی، دست چپ، آن طرف یاس‌ها بود. و آن‌ها آن جا بازی می‌کردند. صدای رگه‌دار مستر اسمیت توی صداها مشخص بود. از صدایش چندشم می‌شد ... گفتم امروز با او یک سره می‌کنم. یادم آمد که صبریه النگو و میل پا می‌خواست. می‌خواستند منزل شرکتی به ما بدهند که پنکه داشت و آب لوله‌کشی. – عبود، ما دوستیم ... تو روی گفته‌های من حساب کن ... برگردین سرکارتون ... همه‌تون برگردین.

شانه انداختم و همان وقت صبریه نشست توی خاطر. دیدمش دارد راه می‌رود با میل پا و النگوی نقره ... فکر کردم: خانه‌ی پنکه‌دار ... خانه‌ی شرکتی ... آسایش ...

اسمیت فکرم را آشفته: زن و بچه هم داری؟ (میناوی، ۱۳۵۳: ۵۳۵).

۲- گسیختگی و ناموزونی رشد اقتصادی - اجتماعی و گسترش حاشیه‌نشینی

تأثیر دیگر شرکت نفت، ایجاد گسیختگی اقتصادی - اجتماعی و رشد ناموزون منطقه بود. مناطق شرکت نفت هم‌چون بهشت‌های پراکنده‌ای بودند که در کویری سوزان بنا شده باشند. در کنار هر یک از شرکت - شهرهای نفتی یا در جوار تأسیسات عظیم نفت، مناطق مسکونی عقب مانده، کپر نشین‌ها و شیوه‌های معیشتی سنتی جاری

بود. مثلاً در جوار منطقه‌ی مسکونی «نیوسایت» اهواز، حصیرآباد، در جوار «دیری فارم» (گاوداری مدرن آبادان که لابیات کارمندان شرکت را تأمین می‌کرد) گاومیش‌داری سنتی و در کنار منطقه‌ی «آتلانیتک» ماهشهر، «زنجیر بی‌کاره‌ها» (۴) قرار داشتند. داستان‌نویسان خوزستانی این گسیختگی و ناموزونی را به دقت توصیف کرده‌اند. مانند توصیفی که درباره‌ی یکی از روستاهای مسجد سلیمان شده است:

این آدم آقای حیدری چاره‌ش خوابونده. اینجا خوب شدن تو کارش نیست.
یک ماه پیش‌تر - آیا شنیده باشی؟ - چقدر زحمت کشیدیم گذاشتیمش کول قاطر
بردیمش مسجد سلیمان، شیروخورشیدی. هر چه جون کشیدیم بخوابونیمش، گفتن
«تخت خالی نیس. آدرس بدین هر وخت تخت خالی شد خبرتون می‌کنیم»
آدرس! (خندید) خدا چه آدرسی؟ این کوه‌ها آدرس دارن؟» (حیدری، ۱۳۴۷:
۶۴۸).

این گفت‌وگو زمانی صورت می‌گرفته است که شرکت نفت ده‌ها سال قبل از آن در چندکیلومتری این روستا، شهری با خیابان‌های مدرن دارای «بنگله»‌های شماره‌دار و آدرس دقیق و وسایل حمل و نقل پیش‌رفته، از جمله هواپیما، ساخته است. توصیف احمد آقایی از شهر اهواز نیز خواندنی است:

تهیه‌ی سرگین برای سوخت اولین کاری بود که نه عندلیب می‌بایستی هر روز
صبح در فکرش باشد. و پیش از طلوع آفتاب از خانه بیرون بزند و راه بیفتد به
دنبال گاومیش‌ها و الاغ‌ها و تاو‌اش را زیر دم آن‌ها بگیرد و مستی تپاله جمع کند
و بعد بیاورد خانه و ازشان چونه درست کند و ببرد پشت بام و بچیندشان کنار هره
تا خشک شوند و بعد ... برود بازار و ... کاهو، خارک و خرما بخرد و بیاورد و
اگر بختش یاری کند تا شب بفروشدشان (آقایی، ۱۳۶۸: ۲۶۲).

در کنار چنین معیشت‌های سنتی، مناسبات عشیره‌ای و قبیله‌ای نیز کم‌وبیش باقی بودند. در حقیقت در خوزستان نفتی، دو ویژگی اجتماعی - فرهنگی ناموزون به گونه‌ای توأم در روابط میان انسان‌ها خودنمایی می‌کرد: از یک سو رشد روابط سرمایه‌داری و مدرنیسم ناشی از آن باعث ایجاد ارزش‌های فردی شده بود و از سوی دیگر روابط سنتی تولید و روبنای قبیله‌ای آن هم‌چنان در بخش‌های معینی، ارزش حاکم به‌شمار می‌آمد. هم‌زیستی این عناصر ناموزون، ناشی از نوع خاصی از روابط سرمایه‌داری بود که پیش و بیش از آن‌که با مصالح جامعه‌ی بومی هم‌خوانی داشته باشد، براساس منافع و مصالح شرکت‌ها و تراست‌های نفتی در جامعه‌ی خوزستان نشا شده بود.

۳- دامن زدن به مهاجرت‌های وسیع روستایی

به این ترتیب و با حجمی عظیم از کارهای صنعتی، روابط سرمایه‌داری در جامعه‌ی عشایری تاروپود خود را گسترش می‌دهد و همان‌گونه که ذکر شد شهرهای جدیدی شکل می‌گیرند. اما به دلیل آن‌که توسعه‌ی چنین فعالیت‌هایی براساس ضروریات اقتصاد ملی صورت نمی‌گرفت و مبنای الزامات کارخانه‌ها و تراست‌های نفتی، انگلیس و بعدها کنسرسیوم بود، طبیعتاً باعث در حاشیه قرارگرفتن اقتصاد روستایی و حتی تخریب عوامل تولید روستایی و در نتیجه ایجاد مازاد جمعیت روستایی می‌شد که با توجه به رونق فعالیت‌ها در شرکت - شهرها، این جمعیت رو به سوی شهرهای مزبور گذاشتند. در نتیجه حاشیه‌نشینی و به عبارت دقیق‌تر شهرهای غیررسمی در کنار شرکت - شهرها ایجاد شد که ساکنان آن‌ها امکان استفاده از وسایل و امکانات رفاهی شرکت نفت را نداشتند. مهاجرت روستایی که در سایر شهرهای ایران از سال ۱۳۳۲ ه. ش و به‌ویژه از سال ۱۳۴۲ ه. ش آغاز شد، در خوزستان از همان ابتدای کشف نفت و با اشغال زمین‌های اطراف شهرهای نفتی به وسیله‌ی شرکت نفت، شروع شد و در سال‌های بعد با گسترش سایر فعالیت‌های صنعتی از عمق و گستره‌ی بیش‌تری برخوردار شد.

در بسیاری از داستان‌های مورد نظر عواقب و نتایج چنین فعالیت‌هایی بازتاب یافته‌اند:

- آبادی شما چقدر نفوس دارد؟
- ها؟
- تو ولایت شما چند نفر زندگی می‌کنند؟
- ها! خیلی ... پنج هزار، بلکه بیش‌تر. سابق بیش‌تر بود. اما حالا خیلی‌ها رفته‌اند عبادان، معشور برای کار.
- فعلگی برای کمپانی. لابد برای استخدام کارگر آمده‌ای شما (بهارلو، ۱۳۷۰: ۴۳).

در داستانی دیگر انبوه روستاییان مهاجر جویای کار در بیابان‌های خوزستان تصویر شده‌اند که به امید استخدام در «کمپانی» خانه و زندگی را رها کرده و قدم در راه بی‌بازگشت گذاشته‌اند:

مرد جوانی با یک چمدان. خانواده‌ای چند نفره. زن و مرد جوانی که حتماً تازه عروسی کرده بودند ... و دیگران، خیلی‌ها. دو طایفه هم همگی کوچ کرده بودند. ریش سفیدی جلو افتاده بود و زن و بچه و مرد با کوله‌بارشان پشت سر او سرازیر شده بودند. به طرف آن جا که کمپانی نفت بود... (عبداللهی، ۱۳۶۹: ۱۷).

۴- گسترش زندگی حاشیه‌ای

یکی دیگر از جنبه‌های افزایش جمعیت شرکت - شهرهای نفتی، ایجاد محله‌ها و شهرهای غیررسمی در جوار این شرکت - شهرها بود. به‌عنوان مثال در آبادان از همان ابتدای کار شرکت نفت، مهاجرین، محله‌ی احمدآباد را ایجاد کردند که خارج از اقتدار شرکت بود و بعدها نیز بزرگ‌ترین محله‌ی آبادان شد.

ایجاد این محلات دو دلیل داشت؛ اول، جمعیت مهاجر بیش‌تر از نیاز شرکت بود؛ از این‌رو آن‌هایی که می‌آمدند و در شرکت استخدام نمی‌شدند به امید آن‌که بالأخره روزی به استخدام «کمپانی» در آیند همان‌جا می‌ماندند:

منظر دل دل کرد اما طاقت نیاورد. گفت:

اگه کمپانی بابا را اجیر نکنه چی، برمی‌گردیم ولایت؟

- نه می‌مونیم همین‌جا، واگشتی تو کارمون نیست. کسی تو ولایت نمانده.

برگردیم چه کار کنیم (عبداللهی، ۱۳۶۹: ۱۲).

دلیل دوم، امکانات محدود شرکت برای تأمین مسکن کارکنان خود بود. آن‌ها مجبور بودند برای ادامه‌ی کار در شرکت در محله‌های غیررسمی سکونت کنند. جمعیت این محله‌ها (به استثنای کارکنان شرکت) حق استفاده از امکانات رفاهی شرکت را نداشتند. آن‌ها حتی در مواقع اضطراری نیز نمی‌توانستند از این امکانات استفاده کنند:

ملا قباد گفت: نذارش کهنه بشه. فردا کله‌ی سحر برو بهداری

قاصد گفت: گفتیم که ... بهداری شهر هرت نیست. به همه کس دوا نمی‌دن ...

تا کارت کارگری نداشته باشی از در اصلن رات نمیدن.

ملا قباد گفت: میدن.

قاصد گفت: اون روز یادتون نیس که از زور درد مٹ مار زخمی پیچ و تاب

می‌خوردیم؟ ... خودمو کشون کشون تا بهداری کشوندم ولی انگار نه انگار که

آدمم (محمود، ۱۳۵۶: ۴۹).

استفاده از امکانات شرکت موضوعی بود که برای بسیاری از ساکنان محله‌های غیررسمی در شمار بالاترین آرزوها در آمده بود و همین موضوع تضادهای موجود در شرکت - شهرها را پیچیده‌تر می‌کرد.

۵- گسترش و دامن زدن به تضادهای فرهنگی - اجتماعی

افزایش فعالیت‌های شرکت نفت، بر ساخت طبقاتی جامعه تأثیر مستقیمی داشت. گسترش روزافزون این فعالیت‌ها از یک‌سو باعث شکل‌گیری لایه‌های آموزش دیده از

طبقه‌ی کارگر شد و از سوی دیگر یک دیوان‌سالاری گسترده ایجاد کرد. این دیوان‌سالاری که با تکیه بر درآمدهای نفت هر روز وسیع‌تر می‌شد، منافع خود را در حمایت بی‌چون و چرا از شرکت نفت می‌دید. از این رو به تدریج منافع شرکت و این دیوان‌سالاری در هم تنیده شد.

برخورد تحقیرآمیز و استعماری فرنگیان

شرکت نفت از همان ابتدای کار در ایران مبنا را بر تبعیض‌های ملی و طبقاتی گذاشته بود. به گفته‌ی یکی از فعالین جنبش کارگری در آن سال‌ها، «در آبادان انگلیسی‌ها محله‌های خاص خود را داشتند و هیچ کس را به آن راه نمی‌دادند ... واقعاً در وسط آن جزیره، یک بهشتی برای آن‌ها ساخته شده بود که همه چیز داشت» (افتخاری، ۱۳۷۰: ۱۲). تا اوایل سال‌های بیست شمس‌ی، بسیاری از امکانات رفاهی حتی اتوبوس‌های حمل کارکنان نیز ویژه‌ی انگلیسی‌ها و معدودی از کارمندان ارشد ایرانی بود. چنان‌چه کسی اعتراض می‌کرد ضمن اخراج وی، نامش را در «بلک لیست»^(۵) وارد می‌کردند و به این ترتیب برای همیشه از استخدام مجدد در شرکت محروم می‌شد. انگلیسی‌ها از ابراز هرگونه تحقیری نسبت به ایرانیان ابا نداشتند.

«حادثه در جوکی کلاب» داستان دل‌بستگی غضبان، مربی سوارکاری، به اسب یکی از کارکنان انگلیسی شرکت نفت است. در جریان ملی شدن صنعت نفت، زمانی که انگلیسی‌ها دسته‌دسته به کشورشان برمی‌گردند، غضبان که به اسب یکی از آن‌ها علاقه‌مند شده تقاضای خرید آن را می‌کند. او حتی حاضر است برای پرداخت قیمت اسب، نخل‌های خود را نیز بفروشد. این تقاضای ساده و انسانی واکنش تند، خشم‌آگین و توهین‌آمیز انگلیسی را دربردارد:

غضبان گفت: صاحب، شما که دارین میرین اونو به من بفروشین.

جانس یک باره فریاد کشید: نه! هیچ کس قابل نیست.

- آخه قربان من دوسش دارم. مٹ بچھی خودم. وقتی کره بود یادتونه؟

جانس فریاد کشید و به غضبان حمله کرد. یقه‌اش را گرفت و به دیواره‌ی بار

چسباند و توی صورتش زد.

- خفه شو احمق

- صاحب شما حق دارین ... اما کی دل‌سوزتر از من؟

- گورته گم کن سگ کثیف (میناوی، ۱۳۴۸: ۱۳۸).

جانس مغرور پس از این برخوردهای خشن و تحقیرآمیز، با شلیک چند گلوله اسب را می‌کشد تا مبادا حیوان نصیب یک ایرانی شود.

۷- بیداری ملی (خودآگاهی ملی)

جنگ جهانی دوم و اشغال خوزستان توسط آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و برخوردهای خشن آن‌ها نیز خاطرات تلخی در اذهان ساکنان این منطقه برجای گذارد:

فرنگی‌ها تو جنوب بار انداخته‌اند ... و هر کاری دل‌شان بخواهد می‌کنند ...
چند فرنگی زنده زشت مادر را زیر چشم کرده‌اند. چند بار هم می‌آیند در خانه‌تان
و به عمویت می‌گویند زنی می‌خواهند که آشپزی‌شان کند (صفدری، ۱۳۶۹: ۱۷).

اعتراض السنو و اکوسیا به این چشم‌دریدگی با خشن‌ترین شکل ممکن پاسخ داده می‌شود:

... آن دو تای دیگر اکو سیاه را تو سینه‌ی دیوار چسبانده‌اند و آن یکی بند را
به گردن السنو انداخته و می‌کشد. چشم‌های السنو گرد و سفید شده‌اند. تا السنو
خودش را رها کند و تا کارگرها همه‌شان از ساختمان بریزند تو میدان؛ اکوسیا
سینه و بازوی مرد عینکی را خونی می‌کند و می‌دود تا السنو را از چنگ آن یکی
در بیاورد که صدای گلوله بلند می‌شود ... تا گردن کج کند، فرنگی سطل پر از
قیح [جوشان] را روی سرش وارو می‌کند و هیچیره السنو تو میدان می‌پیچید و با
دست‌های بسته پرپر می‌زند. دمی دیگر پوست سر و پیشانی‌اش روی سینه‌اش
آویزان است (صص ۱۸).

واکنش شرکت نفت و انگلیسی‌ها در مقابل اعتراضات جمعی بسیار شدیدتر بود. به‌عنوان مثال در اعتصاب سال ۱۳۰۸ که اولین اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز بود، قریب سه هزار نفر دستگیر یا تبعید شدند. مقامات شرکت در این موارد از مساعی دیوان‌سالاری ایران به قدر کافی برخوردار بودند (بیات، ۱۳۷۰: ۳۱).

برخوردهای سرکوب‌گرا و تحقیرآمیز بیگانگان، باعث ایجاد نوعی عقده‌ی سرکوب‌شده‌ی جمعی در میان ایرانیان می‌شد و در حافظه جمعی آن‌ها می‌ماند. به همین دلیل در زمان جنبش ملی شدن نفت، کارکنان مناطق نفت‌خیز به همراه ساکنان غیرشرکتی این مناطق با همه‌ی توان خود از رهبری جنبش و خواسته‌ی آن‌ها حمایت می‌کردند. تلاش و مبارزه‌ی کارگران مناطق نفتی در حمایت از رهبری جنبش ملی اشکال متفاوت و متنوعی داشت که کم‌وبیش در آثار داستان‌نویسان خوزستانی بازتاب خود را پیدا کرده است. همسایه‌ها، اثر ماندگار احمد محمود، در صفحات مختلف خود تصویر این مبارزات است:

«امروز نوار سفیدی روسینه‌ی جان محمد است، به پهنا و درازی دو انگشت. روی نوار نوشته شده «صنعت نفت باید ملی شود» ... رو سینه‌ی راننده‌ی نفت‌کش هم نوار است» (محمود، ۱۳۵۳: ۱۳۱).

رمان همسایه‌ها در بخش‌های اصلی خود، روند فراگیر شدن شعار «ملی شدن نفت» را در بین کارکنان نفت و مردم عادی خوزستان نشان می‌دهد: «از در قهوه‌خانه باز می‌شود. چند تا از کارگران تلمبه‌خانه‌ی شماره‌ی سه هستند که دسته جمعی می‌آیند تو. رو سینه‌ی همه‌شان نوار هست. حالا همه‌ی مردم شهر روسینه‌هاشان نوار دوخته‌اند. یعنی از هر ده نفر دست کم هشت نفر» (ص ۱۳۲). نکته‌ی بسیار با اهمیت در حمایت کارگران نفت از جنبش ملی شدن نفت این است که آن‌ها از همان ابتدای طرح موضوع توسط رهبران جنبش ملی از آن حمایت کردند. این موضوع ارتباطی مستقیم با حافظه جمعی و گذشته‌ی کارگران نفت داشت. «درواقع چنین به نظر می‌آید که بخش مهمی از نیروی نهفته در مبارزات کارگران صنعت نفت خوزستان - گذشته از مسایل صنفی - در نوعی تقابل ملی یا احقاق حقوق ایرانیان از سیطره‌ی بیگانگان نیز ریشه داشت که با شکل‌گیری نهضت ملی شدن نفت در مراحل بعد ... در مسیر دیگری به کار گرفته می‌شود» (طاهر احمدی، ۱۳۷۸: ۶۰).

۸- امکانات فرهنگی در شرکت - شهرها

بخشی از امکانات رفاهی که شرکت نفت در خوزستان به کار می‌گرفت امکانات فرهنگی بود. این امکانات هم از لحاظ کیفی و هم از نظر کمی با هیچ یک از استان‌های ایران قابل مقایسه نبود. مثلاً فقط در آبادان بیش از نوزده سالن سینما وجود داشت؛ یا این که پیش از جنگ جهانی دوم در شرق آبادان سینمای بسیار مجللی احداث شد که در سال ۱۳۲۳ با نام سینما تاج و با گنجایش ۱۱۷۸ نفر افتتاح شد (حیدری، ۱۳۸۰: ۷۷). در سایر شرکت - شهرها نیز، متناسب با جمعیت و اهمیت آن‌ها، سینماهای مختلفی ایجاد شد.

شرکت نفت برای تهیه و پخش فیلم در این سینماها به‌طور مستقیم با کمپانی‌های مشهور فیلم‌سازی مانند «متروگلدوین مایر»، «کلمبیا»، «فوکس قرن بیستم»، «یونایتد آرتیستز» و «والت دیزنی» قرارداد بسته بود. به همین دلیل برخی از فیلم‌هایی که در سینماهای لندن به نمایش در می‌آمد گاهی هم‌زمان در سینمای «تاج» و سایر سینماهای کارمندی و کارگری شرکت نفت نمایش داده می‌شد. نمایش این فیلم‌ها بدون اعمال نظارت و سانسور از سوی مقامات ایرانی انجام می‌گرفت (ص ۷۸).

از دیگر امکانات فرهنگی که شرکت ایجاد کرد تأسیس مدارس مدرن در شهرهای حوزه‌ی فعالیت خود بود. در مدارس صنعت نفت، اعم از فنی حرفه‌ای و معمولی، آموزش زبان انگلیسی یکی از مواد درسی محسوب می‌شد. شرکت هم‌چنین برای کارمندان خود دوره‌های مختلف آموزش زبان انگلیسی را برقرار می‌کرد. برای تأثیر این نوع مدارس، می‌توان خوزستان و گیلان را با هم مقایسه کرد. اگر سواد خواندن و نوشتن به مفهوم امروزی آن، یعنی تأسیس مدارس مدرن، ریشه در مدارس نهضت جنگل و تحولات مشروطه دارد و از این‌رو خواه‌ناخواه آن‌ها که با سواد می‌شدند از همان ابتدا با سیاست و به نوعی با همسایه‌ی شمالی آشنا می‌شدند، عکس آن در خوزستان دیده می‌شد. تحقق این موارد ریشه در جایی دارد که اقتصاد و سیاست کشور را رقم می‌زد (یعنی صنعت نفت). صنعتی که خود براساس منافع انگلیس و بعدها کنسرسیوم چند ملیتی سازمان‌دهی می‌شده است.

رادیو نفت، دانشکده‌ی نفت و روزنامه‌های مختلف نیز از دیگر نموده‌های فرهنگی مدرنی بود که در دهه‌ی دوم قرن حاضر شمسی در آبادان، مسجدسلیمان و سایر شهرهای نفتی تأسیس گردیده و به کار گرفته شدند. در روزنامه‌ی «اخبار روزانه»^۱ که به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شد، صفحه‌ای ویژه‌ی هنر و ادب وجود داشت که در آن افرادی مانند ابراهیم گلستان، نجف دریابندری و دیگران به نقد فیلم یا آثار ادبی می‌پرداختند. در باشگاه‌های شرکت نفت نیز جلسات بحث و گفت‌وگو درباره‌ی مسایل ادبی برگزار می‌شد. به‌عنوان نمونه در یکی از اعلان‌های اخبار روزانه، در آبان ۱۳۲۹ هـ. ش، از علاقه‌مندان به مسایل ادبی برای شرکت در جلسه‌ای که سخنران آن محمدعلی صفریان بود و در باشگاه ایران برگزار شده بود، دعوت به عمل آمده است.

مجموعه‌ی این وضعیت، زمینه‌ی آشنایی روشنفکران خوزستانی را با هنر و ادب غرب مهیا می‌کرد. شاید به همین دلیل است که اولین ترجمه‌های قابل قبول از نویسندگان امریکایی به وسیله‌ی دانش‌آموختگان جنوبی شاغل در صنعت نفت انجام می‌گیرد (گلستان، دریابندری و بعدها صفریان و تقی‌زاده).

هویت‌های تازه

با مسایل جدید و شیوه‌ها و امکانات نوینی که شرکت نفت در خوزستان ایجاد کرد، به تدریج هویت‌های جدیدی در سطح منطقه به وجود آمد که از وجوه مختلفی برخوردار بودند.

این هویت بیش از هر چیز در سطح عام جامعه‌ی شهری که با افزایش جمعیت شرکت - شهرها و مسایل مترتب بر آنها ارتباطی مستقیم داشت قابل مشاهده بود. کاوه احسانی در همین ارتباط می‌نویسد: «پا گرفتن شرکت - شهرها و صنعت نفت در خوزستان، به شکل‌گیری و ظهور هویت و حتی «قومیتی» جدید منجر شد: هویت «آبادانی» و «مسجد سلیمانی». این هویت جدید در پی تأسیس این شهرها، استقرار و اشتغال نیروی کار مهاجر، گسست از محیط اجتماعی سابق و فضایی که در آن زندگی می‌کرد، سازمان‌دهی و نظام جدید زندگی مادی و فرهنگی، تغییر شکل زندگی خانوادگی و جمعی طبق معیارهای این مکان جدید، تعلیم و تربیت نسل جوان در نهادهای تازه تأسیس یافته و دیگر تحولات بنیادین که در دو دهه‌ی اول قرن حاضر شمسی رخ داد شکل گرفت. مدرنیته‌ای که شالوده‌ی شرکت - شهرها [را] پی‌ریزی کرد آنها - به خصوص آبادان - را از دیگر شهرهای تاریخی ایران و حتی تهران متمایز می‌نمود (احسانی، ۱۳۷۸: ۱۹).

پس از توسعه‌ی فعالیت‌های نفتی، افراد زیادی از مناطق مختلف ایران برای استخدام در «کمپانی» به خوزستان رو می‌آوردند. عبدالله یف به نقل از اسناد وزارت امور خارجه‌ی شوروی نوشته است که بسیاری از دهقانان ایلات مرکزی ایران از دست آربابان خود به مناطق نفت‌خیز فرار می‌کردند (عبدالله یف، ۱۳۶۹: ۶۲). در حقیقت اکثریت قریب به اتفاق جمعیت شرکت - شهرهای نفتی را مهاجرین تشکیل می‌دادند. این افراد، با وابستگی‌های قومی و ولایتی مختلف، به ناچار در کنار هم در یک محله یا یک خیابان و کوچه زندگی می‌کردند. دلیل این امر نیز آن بود که کارکنان شرکت امکان انتخاب واحد مسکونی خود را نداشتند و شرکت متناسب با وضعیت رتبه‌ی آنها محله و واحد مسکونی لازم در اختیارشان می‌گذاشت. فرزندان این مهاجرین با هم دیگر ارتباط سببی و خویشاوندی پیدا کردند و به تدریج جامعه‌ای فراقومی با هویتی جدید ایجاد شد. این موضوع نیز مورد توجه داستان‌نویسان خوزستانی بوده است:

پاییز سال ۱۳۲۱ بود که چاووش پدرش را در جهرم خاک کرد و دست مادر و خواهرش را گرفت و به آبادان آمد ... بیش‌تر مردم [این شهر] از سایر شهرستان‌ها بودند ... پس از دو سال کار در شرکت خواهرش با جوانی از اهالی بهبهان که او هم در شرکت کار می‌کرد ازدواج کرد ... پس از مدتی دختر یکی از همکارانش را که از اهالی اصفهان بود به زنی گرفت (مسجدی، ۱۳۵۴: ۱۱).

فرزندان این مهاجرین که از نقاطی مانند اصفهان، یزد، فارس و ... به شرکت - شهرها آمده بودند نه فقط اصراری بر وابستگی خود به شهرهای پدران‌شان نداشتند؛

بلکه خود را آبادانی، مسجدسیلمانی، ماهشهری و ... می‌نامیدند. مقایسه‌ی شهرهای نفتی از این زاویه با بسیاری از شهرهای دیگر قابل توجه و تأمل است. مهاجرین شهرهای بزرگ ایران، حتی تهران، بعد از گذشت چندین نسل ویژگی‌های قومی خود را حفظ می‌کنند و اگر از آن‌ها سؤال شود که اهل کجا هستند می‌گویند اصفهان، آذربایجان و ... مقایسه‌ی شرکت - شهرها حتی با اهواز نیز مبین همین موضوع است. اگر از فرزندان مهاجرین شوشتری، دزفولی و اصفهانی که در اهواز هستند از هویت آن‌ها سؤال شود در پاسخ به شهر زادگاه پدران خود استناد می‌کنند؛ اما همشهریان این افراد در آبادان، بر آبادانی بودن خود تأکید دارند.

در شرکت - شهرها، متناسب با شکل‌گیری هویت تازه، حتی گویش‌های خاصی نیز به وجود آمد که با گویش مادری همه‌ی مهاجرین متفاوت بود. مانند آن‌چه به «گویش آبادانی» معروف شده است. دل‌بستگی به هویت جدید حتی در هواداری از گروه‌های ورزشی نیز نمود خود را نشان می‌داد. آبادان شاید تنها شهری باشد که تیم‌های معروف پایتخت در آن فاقد هواداران منسجم باشند و علاقه‌مندان فوتبال در هر وضعیت از تیم «صنعت نفت» هواداری می‌کنند.

فعالیت‌های شرکت که فرهنگ عامه‌ی^۱ منطقه را تحت تأثیر قرار داد، خود بازتابی از شکل‌گیری هویت جدید است، از جمله می‌توان به مثل‌های زیر اشاره کرد که طی دهه‌های گذشته در بین عامه‌ی مردم رواج پیدا کرده است:

- «مال زمان داریه» (داری است) که به جای «عهد بوق» یا «عهد دقینوس» یا «تیغ علی شاه» به کار می‌رود.

- شکمش انگار تانکی شرکتیه (تانکر شرکتی است) که به جای «چاه ویل» به کار

می‌رود.

- آدم باید انجینش کار بکنه - منظور این‌که: «آدم باید فکر داشته باشد».

وجه دیگری از این هویت تازه، در گرایش نویسندگان و داستان‌نویسان خوزستانی بازتاب خود را پیدا کرد. همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، آن‌ها در داستان‌های خود به شدت به مسایل بومی توجه نشان می‌دادند. این توجه به مسایل بومی البته با به کارگیری صناعت‌های مدرن هنر داستان‌نویسی توأم بود. آشنایی با امکانات و وسایل دنیای مدرن باعث می‌شد که نخبگان جامعه‌ی خوزستانی به اهمیت این وسایل در

آسایش بخشیدن به زندگی واقف شوند و برخوردهای تحقیرآمیز بیگانگان نمی‌توانست اهمیت حیاتی وسایل و امکاناتی را که همین بیگانگان با خود به منطقه آورده بودند نفی کند. در حقیقت آن‌ها میان امکانات جامعه‌ی مدرن و چگونگی کاربرد و سازمان‌دهی اجتماعی این امکانات تفاوت قایل می‌شدند. تجربه‌ی دو ساله‌ی حکومت ملی به‌ویژه نشان داده بود که می‌توان از امکانات مدرن در راه‌های متعالی و انسانی استفاده کرد. همین موضوع باعث می‌شد که هویت جدید و گرایش بومی‌گرایی در خوزستان، برخلاف برخی دیدگاه‌های رایج در دهه‌ی چهل فاقد گرایشات نوستالژیک و «غرب» ستیزانه باشد. در حقیقت آن‌ها به جای حسرت بر گذشته چشم به آینده داشتند. استفاده‌ی داستان‌نویسان از فرم‌های ادبی رایج در امریکا و نیز ترجمه‌ی آثار داستان‌نویسان امریکایی و تأثیرپذیری مثبت از نویسندگانی مانند فاکنر و همینگوی در امتداد همین برداشت‌ها بوده است.

یادداشت‌ها:

- ۱- منظور نگارنده از ادبیات بومی، همان مفهومی است که انگلیسی‌زبان‌ها به آن **Regional literature** می‌گویند. در ایران این مفهوم به ادبیات اقلیمی معروف است. نگارنده‌ی این سطور تا پیش از این نیز از همین اصطلاح اخیر استفاده می‌کرد. در اردیبهشت سال ۱۳۸۲، در نمایشگاه کتاب، میزگردی با حضور آقایان دکتر فکوهی، دکتر بلوکباشی، میرعابدینی، پناهی‌سمنانی، وکیلان و نگارنده‌ی این سطور برگزار شد. در آنجا دکتر فکوهی از کاربرد اصطلاح *ادبیات اقلیمی* در نوشته‌ها و مباحث ادبی انتقاد کرده و از آن به‌عنوان اصطلاحی غیرعلمی یاد کرد. تذکر ایشان باعث تأمل نگارنده گردید. پس از مقداری جست‌وجو در منابع و مآخذ مختلف با ایشان هم‌رأی گردیدم. از این‌رو بر خود واجب می‌دانم که در این جا از تذکر اندیشمندانه‌ی ایشان سپاس‌گزاری کنم.
- ۲- پیر. و. زیما بحث مستوفایی در زمینه‌ی دیالکتیک امر خاص و عام در آفرینش‌های ادبی ارائه کرده است. (ر.ک. درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات - ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، انتشارات نقش جهان، صص ۱۶۸-۱۶۰).
- ۳- منظور از «بنادر رسمی» بنداری است که دولت ایجاد کرده است و تخلیه و بارگیری کالاها در آن‌ها به‌صورت قانونی انجام می‌گیرد. طبیعی است که این اصطلاح مخالف خود، بنادر غیررسمی، را در ذهن تداعی می‌کند که جایگاه تخلیه‌ی قاچاق بوده است.
- ۴- نام محله‌های شهرهای یاد شده.
- ۵- به معنای لیست سیاه - اما در گویش محاوره‌ای مردم مناطق نفت‌خیز به همان صورت انگلیسی تلفظ می‌کردند.

منابع:

- ۱- آقای، احمد (۱۳۶۸)؛ *چراغانی در یاد*، تهران: انتشارات به نگار.
- ۲- احسانی، کاوه (۱۳۷۸)؛ «تجدد و مهندسی اجتماعی در شرکت - شهرهای خوزستان: نگاهی به تجربه‌ی آبادان و مسجد سلیمان»، *فصلنامه گفت‌وگو*، شماره‌ی ۲۵، صص ۹-۴۵.
- ۳- اشرف، احمد (۱۳۵۳)؛ «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره‌ی اسلامی»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره‌ی ۴، صص ۷-۴۹.
- ۴- افتخاری، یوسف (۱۳۷۰)؛ *خاطرات دوران سپری شده*، به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۵- بهارلو، محمد (۱۳۷۰)؛ *یاد در یادبان*، تهران: انتشارات نگاه.
- ۶- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۷۰)؛ *دردناک‌ترین داستان عالم*، تهران: نشر توسعه.

- ۷- تقوایی، ناصر (۱۳۴۸): *تابستان همان سال*، تهران: انتشارات لوح.
- ۸- حیدری، بهرام (۱۳۴۷): «زیادی»، *ماهنامه سخن*، دوره‌ی هجدهم، شماره‌ی ۶، ص ۶۴۷-۶۵۷.
- ۹- حیدری، غلام (۱۳۸۱): «سینما در آبادان به عمر پالایشگاه نفت»، *مندرج در کتاب خوزستان* (شماره‌ی یک)، تهران: انتشارات سایه هور، صص ۷۵-۹۱.
- ۱۰- ربیحاوی، قاضی (۱۳۵۸): *مرداد پای کوره‌های جنوب*، تهران: انتشارات یاشار.
- ۱۱- سوداگر، محمد (۱۳۵۷): *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، مرحله‌ی انتقال*، تهران: انتشارات پازند.
- ۱۲- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱): *انواع ادبی*، تهران: انتشارات جامی.
- ۱۳- طه‌احمدی، محمود (۱۳۷۸): «درآمدی بر اتحادیه‌های کارگری خوزستان»؛ ۲۵-۱۳۲۳، *مندرج در فصلنامه گفت‌وگو*، شماره‌ی ۲۵، صص ۴۷-۶۲.
- ۱۴- عابدی، محمد (بی‌تا): «گزارشی از دیدار و گفت‌وگو با خانم پولین لاوانیه پژوهش‌گر فرانسوی»، *مندرج در: کتاب خوزستان* (منبع شماره‌ی ۹)، صص ۳۹-۴۴.
- ۱۵- عبدالله‌اف، ز.ز (۱۳۵۶=۲۵۳۶): «طبقات بورژوا و کارگر در ایران در اوایل قرن بیستم»، ترجمه‌ی حسین ادیبی، *نامه علوم اجتماعی*، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۳، صص ۳-۳۲.
- ۱۶- عبداللهی، اصغر (۱۳۶۹): *سایبانی از حصیر*، تهران: نشر چکامه.
- ۱۷- کسروی، احمد (۱۳۷۳): *تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان*، تهران: نشر سهند.
- ۱۸- مؤذن، ناصر (۱۳۵۲): *رقص در انبار*، بی‌جا: کتاب میرا.
- ۱۹- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، «تکوین شهر آبادان»، *مندرج در نامه علوم اجتماعی* (منبع شماره‌ی ۳)، صص ۵۰-۵۶.
- ۲۰- محمود، احمد (۱۳۵۳): *همسایه‌ها*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- _____ (۱۳۵۶): *زایری زیر باران*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- _____ (۱۳۵۶): *غریبه‌ها و پسرک بومی*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- مسجدی، پرویز (۱۳۵۴): *بازی هر روز*، تهران: انتشارات نیل.
- ۲۴- میرصادقی (۱۳۷۷): *حمال و میمنت، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- ۲۵- میناوی، مسعود (۱۳۵۰): «زیرآوار آفتاب»، *ماهنامه موزیک ایران*، دوره‌ی جدید شماره‌ی ۶، ص ۹.
- ۲۶- _____ (۱۳۵۳): «پرپر، تابستان و گل‌های کاغذی»، *لوح*، شماره‌ی ۷، صص ۵۲۳-۵۳۶.
- ۲۷- _____ (بی‌تا): «حادثه در جوکی کلاب»، *فصل‌های سبز*، شماره‌ی ۲، به کوشش هرمز ریاحی، بی‌جا.
- ۲۸- نجم‌الملک، عبدالغفار (۱۳۶۲): *سفرنامه‌ی خوزستان*، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاکی، تهران: انتشارات عطایی.

